

شهید سید عبدالمجید حسینی زاده



از بشارت علی
سازمان جامع سرواران و هزارتخمستان بوشر

نام پدر	سید عبدالرسول
تاریخ تولد	۱۳۴۵/۰۸/۰۱
محل تولد	بوشهر - دیلم
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۱/۰۷
محل شهادت	شوش
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	امام حسن

زندگینامه

شهید سید مجید حسینی زاده در تاریخ ۱/۸/۱۳۴۵ در روستای مال قائد از توابع شهرستان گناوه به دنیا آمد . پدرش کارگر شرکت منطقه بهرگان بود که در حال حاضر باز نشسته آن شرکت می باشد . او در رعایت حلال و حرام معیشت خانواده حساسیت زیادی دارد و همیشه مقید به پرداخت خمس زکات مالش می باشد .

عبدالمجید در دوران پر هیاهوی کودکی و بازیهای شیرین آن همیشه در بین دوستان به عنوان سر گروه بود و دیگران او را تکیه گاهی برای خود ————— دانستند و رفتارشان چنان مورد پسند بچه ها بود که بدون هیچ اعتراضی ریاست او را برای گروه قبول می کردند .

زمانی که هنوز دوران ابتدایی را به پایان نرسانده بود با این سن کم بدون هیچ ترس و واهمه ای از ظلم ستم شاهی ، از حبس و شکنجه روحانیون به دست رژیم شاه سخن می گفت

وصیت نامه

وصیتنامه شهید سید عبدالمجید حسینی زاده :

بسمه تعالی

((شهید مجید حسینی))

سلام و درود بر پیشتازان انقلاب اسلامی که در رأس آنها قاعد اعظم امام خمینی پرچم دار حماسه آفرین حسینی که برای پیش برد هدف های اسلام عزیز ، بر طاغوت و طاغوتیان پیروز گشته و چون ابراهیم بت شکن تمام بت ها را درهم شکسته و می رود تا پرچم اسلام را در حد واقعی خود در تمام نقاط جهان به اهتزاز در آورد ، انقلاب اسلامی باعث شد که من از لاک خود بیرون آیم و دور و برم را بنگرم و به زندگی از دید دیگری نگاه کنم .

امام کاری بس عظیم کرد و این باعث شد تا دنیا از خواب غفلت بیدار شود و انسانیت را دوباره به یاد آورد . انقلاب اسلامی ایران نشان داد که این تنها مکتب اسلام است که می تواند جوابگوی تمام نیازهای انسان باشد . فراموش نکنید امام زمان شما حضرت مهدی (عج) است ، لحظه ای از دعا برای سلامتی و ظهورشان غفلت نکنید ، گرفتاریها و مشکلات خودتان را به واسطه آن حضرت حل و رفع نمائید . فراموش نکنید دنیا به آخر می رسد ، سعی کنید خودتان را مهبای ظهور آن حضرت کنید ، از خدا می خواهم که ظهور امام زمان (عج) را نزدیکتر گرداند و بر سلامتی نائبش امام خمینی بیفزاید و طول عمر او را افزون کند ، آری ما ایرانیان مثل مردم کوفه بی وفا نیستیم که در کوفه مسلم و در صحرای کربلا امام کربلا را تنها گذاشتند ، من به جبهه حق علیه باطل اعزام می شوم تا اینکه از کشورم و اسلام عزیز ، دفاع و جانم را فدا کنم و مزدوران بعثی را از کشور عزیزم جمهوری اسلامی ایران بیرون کنم و سخنی که با خانواده ام دارم این که:

مادر جان تو می دانستی که شهادت آرزوی من بود ، تو باید خوشحال باشی که من با شهادتم روی تو و پدرم را پیش حضرت فاطمه زهراؑ سفید می کنم و شما صبر پیشه کنید و برای من حتی لباس سیاه هم نپوشید که من راهم را مشخص کردم و اما پدر جان خوشحال باش که چنین فرزندی داشتی و در راه اسلام فدا کردی ، ضمناً هر جا پسرعمویم سیداحمد را به خاک سپردی ، من را نیز همان جا به خاک بسپارید .

((سیراب ز جام وصل یار است شهید))

((تقدیم به روح برادر شهیدم سید مجید))

از فال قهوه ، قصه تلخی که زندگیست

پرسیده بود حادثه ها و امدار کیست؟

این ما و این همیشه در حال اتفاق

شمعی که روبروی تو در باد می گریست

چیزی به احتمال قوی رخ نداده است

افتاده است قرعه به نام کسی که نیست

این جا قرار بازی ما بود با ((مجید))

آن جا، خط شکسته او بر چه خواند نیست

یادت که هست گندن گوری برای من

وقتی قرار نیست بمیرم قرار نیست

عاشق منم ؟ ستاره تویی ، حرف حرف تو

تنها یکی است سهم من از لحظه ها یکی است

حالا به جای آن دنیا ، مجید من

قدری بیا مقابل چشمان من بایست

((والسلام))

خاطرات

جبهه :

خوشا آنان که هنگام شهادت خمینی را دعا کردند و رفتند

شهید حسینی زاده با علاقه ای وصف ناشدنی که به انقلاب داشت با اجازه پدر به طور افتخاری عضو پایگاه سید الشهدای امام حسن شد و انگیزه خود را از این عضویت دفاع از دین و میهن بیان می کند . عمده فعالیت او در بسیج در اوایل گشت های شبانه و شرکت در برنامه های عقیدتی ، نظامی و فرهنگی بود .

اولین اعزام سید مجید به جبهه آذر ماه ۱۳۶۰ بود که با عده ای از دوستان خود از جمله سید حسن حسینی □ شهید سید احمد حسینی زاده - شکراله کاشانی - رمضان فلاحتی □ شهید جعفر امام حسینی - شهید عبدالرحیم زارع و سید حسین موسوی که به مدت یک ماه در جبهه دب هردان با هم بودند و سید مجید در این مدت با مسئولیت تک تیر انداز مشغول به خدمت بود .

دومین اعزام سید مجید به جبهه ۱/۱۲/۱۳۶۰ بود که در تاریخ ۷/۱/۶۱ در جبهه شوش در عملیات فتح المبین به شهادت رسید همزمان او در این عملیات ۱- شهید سید احمد حسینی زاده پسر عموی ایشان بود که در تاریخ ۲۴/۱۲/۱۳۶۰

در عملیات ام الحسین به شهادت رسید . ۲- شهید جعفر امام حسینی که در عملیات فتح المبین به شهادت رسیدند و هر دو در یک روز با هم تشییع شدند ۳- شهید عبدالله لیراوی که او نیز در عملیات فتح المبین به درجه رفیع شهادت رسیدند که تشییع این چند روز دیر تر بود . ۴- شهید عبدالرحیم زارع که در همان عملیات فتح المبین مفقودالاثرب شدند و تا کنون هیچ اثری از ایشان به دست نیآمده است . ۵- سید علی موسوی که در عملیات فتح المبین به اسارت نیروهای بعثی در آمدند ۶- سید عبدالرضا حسینی ۷- سراج لیراوی دیلمی ۸- محمد حسین زارع ۹- شهید سید حسن حسینی که بعداً در عملیات بیت المقدس به شهادت رسیدند .

مدت حضور شهید حسینی زاده در جبهه به طور کل دو ماه و هفت روز بود

سید مجید با توجه به روحیه بالایی که داشت شرکت در صحنه های انقلاب به خصوص فعالیت در برنامه های بسیج را بر خود لازم می دانست . سید مجید قبل از رفتن به جبهه برای طلبیدن حلالیت به تمام خانواده های اقوام و آشنایان رفت ، در بین آشنایان به نزد یکی از سالمندان اقوام که خیلی به او علاقه داشت برای حلالیت رفت پیر مرد اقوام به سید گفت : تو که سن و سالی نداری بگذار بزرگتر ها بروند تو هم وقتی بزرگ شدی بعداً برو . شهید با خنده و مزاح می گوید : شما پیر مردان را ما را به حساب نمی آورید همین بچه های کم سن و سال هستند که کارهای بزرگ را انجام می دهند . او به علت عشق و علاقه ای که به امام خمینی داشت همیشه عکس امام را در جیب خود به همراه داشت .

سید مجید در تاریخ ۷/۱/۶۱ در سن پانزده سالگی به درجه رفیع شهادت رسید.

بر دوش زمانه لحظه ها سنگین بود خورشید و زمین آسمان غمگین بود

از خون و گل وشکوفه تابوت شهید بر موج بلند دستها رنگین بود

تشییع جنازه حسینی زاده و همرمزش شهید جعفر امام حسنی در یک روز با هم از سپاه دیلم تا به گلزار شهدای امام حسن با حضور پر شور مردم منطقه گناوه و دیلم و روستاهای اطراف همراه با تلاوت قرآن و دعا بر گذار گردید. پدر و مادرش در آن لحظه از خداوند می خواهند که هدیه آنها را قبول فرماید و خدای بزرگ را شاکر بودند که امانتش را در راه اسلام فدا کردند. پدر که جنازه فرزند را از دیلم تا امام حسن با ماشین خود حمل کرده بود با دستان خود نیز او را به خاک سپرد و این صبر پدر باعث تعجب همگان بود.

ویژگیهای مدیریت فرماندهی :

در وجود شهید حس مسئولیت پذیری عجیبی بود و کاری که به ایشان محول می شد با موفقیت به پایان می رساند و از قدرت تصمیم گیری بالایی برخوردار بود، او در کارش خیلی جدی و کوشا بود و در پذیرش مخاطرات همین بس که همزمانش در نبرد با بعثی ها با روحیه ای بالا به نبرد می پرداخت. در کارهای خانه و مدرسه اش برنامه ریزی دقیقی داشت در دوران ابتدایی بود که به دلیل خلاقیت و ابتکار عملی که داشت یک ساعت خورشیدی درست کرده بود که خیلی دقیق با نور خورشید کار می کرد.

اخلاق مدیریتی :

سید مجید نسبت به مال مردم مخصوصاً بیت المال خیلی حساس بود او بسیار ساده زیست بود و به مسائل مادی اهمیت چندانی نمی داد و نسبت به فریضه امر به معروف و نهی از منکر مقید بود و به شیوه بیان همراه با صبر در این کار خیلی تأکید می کرد.

خاطراتی از زبان مادر شهید :

مادرش خاطرات شیرین خود را از فرزند شهیدش که به شهادت او افتخار می کند این طور بیان می کند.

سید مجید از کودکی فردی قانع و متین بود و از همه بچه هایم شجاع تر و از تاریکی شب هیچ هراسی نداشت با توجه به این که در آن زمان روستا از نعمت برق محروم بود برای انجام هر کاری در شب بیرون می رفت و آن کار را انجام می داد. سید مجید از من و پدرش بسیار حرف شنوی داشت. در امورات دامداری همیشه به ما کمک می کرد و هر کاری را به او می دادی گله ای نمی کرد و در کارهای خانه و بچه داری به من و نیز کمک به همسایه ها و اقوام دریغ نمی کرد. سید مجید چهار ساله بود که روزی او را گم کردیم بعد از جستجوی زیاد که او را پیدا نکردیم به خانه پدر بزرگش رفتم و سراغش را از ایشان گرفتم و بعد متوجه شدیم که سید مجید در چاه خانه پدر بزرگ که عمق زیادی هم داشت افتاده است و بر روی تخته سنگی که به دیواره چاه متصل بود با حالتی کودکانه در حالی که به آب نگاه می کرد و با آب بازی می کرد و از این کار لذت می برد نشسته است. عموی سید مجید او را از چاه بیرون آورد و با وجود این که چاه عمق زیادی داشت او هیچ آسیبی ندیده بود.

چهارده ساله بود که به شیراز رفتیم در آن جا نیز به فعالیتهای مذهبی و فرهنگی در مسجد محل ادامه داد و در کلاسهای قرآن و در مفاهیم و یاد گیری اصول دینی و اخلاقی و احکام ثبت نام نمود که به خاطر فعالیتهای زیادی که در این مسجد داشت بر روی آثار معماری همان مسجد برای زنده نگه داشتن یاد او و دوستان شهیدش نامشان را در آن جا حک کرده اند.

خاطراتی دیگر از زبان مادر شهید :

مادر سید مجید در ادامه سخنان خود می گوید : روزی در خانه نشسته بودم احساس عجیبی به من دست داده بود

، دائماً این حس را داشتم که گمشده ای را خواهیم یافت ولی نمی دانستم که چه کسی است ، این انتظار هم زیاد طول نکشید و صدای زنگ در به صدا در آمد در را که باز کردم سید مجید را در برابر خود دیدم سلام کرد و گفت : مادر مهمان داریم و دیدم که پشت سر مجید جوانیست او نیز سلام کرد و هر دو راهبه داخل خانه آوردم . مجید گفت : مادر این فرمانده ماست و چون کاری در شیراز داشت من نیز همراه او برای دیدن شما آمدم بعد از این که کارشان تمام شد گفتم : سید مجید شما چند روزی این جا باشید گفت : مادر ((یا شهید یا کربلا)) بعد گفت : مادر اگر انسان بخواهد بمیرد در خانه یا هر جا باشد روز او می رسد ولی مادر من دوست دارم که در جبهه نبرد علیه دشمن جانم را فدا کنم و این برای من یک افتخار بزرگی است و دوست دارم در جبهه صدای ((انا لله و انا الیه راجعون)) شمارا بشنوم و باز موقع خدا حافظی گفت : مادر دعا کن تا به آرزویم که شهادت است برسم و این لباس با عزت و افتخار را موقعی که با جدم محشور می شوم در بر داشته باشم مادر اگر من شهید شدم گریه نکن و لباس مشکی نبوش که دشمن شاد می شود و بعد رفت به آنجایی که تعلق داشت . پس از چند روز خبر شهادت پسر عمو و دوست صمیمی سید مجید را آوردند ما برای تشییع پیکر سید احمد به امام حسن رقیم او اولین شهید امام حسن بود بعد از مراسم ختم سید احمد نا مه سید مجید همراه با چفیهای که همیشه به گردن داشت آمد در نامه ذکر کرده بود که اگر حمله شروع نشد برای ۲۴ ساعت به مرخصی می آیم ۱ این ۵ در شب ۷ فروردین ۱۳۶۱ بود که خواب دیدم (در همان محلی که بعداً فهمیدم محل شهادت اوست) سید مجید بر روی تپه های محل عملیات همراه با عده ای زیادی از رزمنده ها ایستاده است به طرف سید مجید رفتم و گفتم : بیا به خانه برویم گفت : ما می خواهیم به کربلا برویم گفتم همه می خواهند با هم بروند او گفت نه ما دو سالی است که می رویم و این در حالی بود که دو سال از شروع جنگ تحمیلی می گذشت و بعد با دستش راه کربلا را به من نشان داد . صبح همان شب خبر شهادت پسر را آوردند .

خاطراتی از زبان پدر شهید :

شهیدان همیشه زنده اند و خون آنهاست که اسلام ناب محمدی (ص) را زنده نگه داشته است و ما یاد و خاطره آنها را همیشه در یادمان حفظ می کنیم و در برابر آمریکا و دشمنان اسلام که می خواهند اسلام را نابود کنند ایستادگی می کنیم و نابودی استکبار جهانی را از خداوند بزرگ خواستاریم و اما سید مجید که یکی از شهیدان عزیز است تنها فرزند ما نبود بلکه فرزند پاک و معصوم اسلام بود که تا ابد زنده است و در نزد خداوند روزی می خورد . او انسانی وارسته بود که هر چه از اخلاق و منش او بگویم کم است از خصوصیات بارز اخلاقی او حسن خلق او بود و همیشه لبخندی در گوشه لبش جا خوش کرده بود و در هیچ حالی احترام به بزرگتر را ترک نمی کرد .

در سپیده دم یکی از روزهای سال ۶۰ هجری شمسی در سکوی نفتی آبشار مشغول کار بودم به من اطلاع دادند که تلفن با شما کار دارد سید مجید بود که می خواست با من برای رفتن به جبهه خدا حافظی کند من به او گفتم صبر کن تا من برگردم و بعد برو و او نیز پذیرفت شب همان روز از تلویزیون مصاحبه یک نوجوان ۱۵ ساله یزدی در جبهه را پخش می کرد با خودم گفتم مگر این نوجوان پدر و مادر ندارد و از این که مانع رفتن سید مجید شده ام پشیمان شدم و تصمیم گرفتم به محض رسیدن به خانه به او اجازه بدهم ولی وقتی من به خانه رفتم تا سید مجید به جبهه رفته است و نامه ای هم برای من گذاشته است در نامه برای من نوشته بود که پدر جان عذر مرا بپذیر که منتظر بازگشت شما نماندم چون حس کردم که در آن جا به کمک مانند من نیاز بسیار دارند و امیدوارم که مرا بخشیده باشی من هم از رفتن او بسیار خوشحال شدم و خدا را شکر کردم .



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران